

سرآغاز

حمایت و هنرپروری و زوایای پنهان در تاریخ هنر ایران

برای سخن معماری و هنر، مانند بسیاری از مقوله‌های دیگر، می‌توان اقسام «اخباری» و «انشایی» قایل شد. سخن اخباری از هنر یعنی سخن از هنر آن‌گونه که هست و آن‌گونه که در عالم خارج رخ داده است. سخن انشایی از هنر یعنی سخن از هنر آن‌گونه که باید باشد. آنچه باید باشد ناگزیر از دیدگاهها و عقاید و آرزوهای گوینده برمی‌خیزد؛ اما آنچه هست فارغ از عقاید و اندیشه‌ها و آمال ما در بیرون وجود دارد. پس سخن اخباری از هنر یعنی خبر دادن از آن؛ و سخن انشایی از هنر یعنی اعلام نظر درباره هنری که باید باشد. در سخن اخباری از هنر نیز البته نظر و اندیشه ما ناچار دخالت دارد؛ اما دخالتی نهانی و ناگزیر. در اخبار از واقع، غرض محض خبر دادن است؛ و البته این خبر دادن ناگزیر رنگ اندیشه و احوال مخبر را به خود می‌گیرد، اما این رنگ در ذات و ماهیت اخبار نیست. سخن انشایی از هنر ماهیتاً از اندیشه و نگرش گوینده متأثر است.

آیا درباره تاریخ هنر و معماری هم می‌توان سخن انشایی گفت؟ در اینجا باید مقصودمان را از واژه تاریخ روشن کنیم. ما هم به آنچه در گذشته روی داده «تاریخ» می‌گوییم (تاریخ درجه یک) و هم به آنچه از رویدادهای گذشته، یا از تاریخ درجه یک، گزارش کرده‌اند (تاریخ درجه دو). مثلاً گاهی منظور ما از تاریخ هنر ایران در دوره تیموریان مجموعه رویدادهای هنری در آن دوره است؛ و گاهی گزارشی که کسانی در آن دوره یا پس از آن از رویدادها کرده‌اند. در اینجا منظور ما از تاریخ «تاریخ درجه یک» است. آیا درباره تاریخ هنر و معماری هم، مانند هنر و معماری امروز و آینده، می‌توان سخن انشایی گفت؟ پیدا است که نه. تاریخ هنر مجموعه چیزهایی است که در عالم خارج، در زمانی از حال به قبل، محقق شده است و نمی‌توان آنها را تغییر داد. سخن گفتن از چیزی که در عالم خارج محقق شده است، طبق تعریف، سخنی اخباری است و نمی‌تواند انشایی باشد. در سخن گفتن از تاریخ، قید «باید و نباید» بی‌معناست. اما برخلاف این حکم عقلی، بسیاری از ما در سخن گفتن از تاریخ سخنی انشایی می‌گوییم.

می‌توان در تفسیر و قرائت تاریخ از باید و نباید سخن گفت، مثلاً می‌توان گفت که تاریخ را چنین و چنان باید نگریم و تفسیر کرد؛ اما نمی‌توان تاریخ را بر

مبنای خواست و عقیده خود دگرگون کرد و دگرگون نمود. رویدادها در گذشته روی داده است و دست ما، مگر در خیال و آرزو، به آنها نمی‌رسد. با این حال، ما درباره تاریخ نیز سخن انشایی می‌گوییم. بی‌توجهی به همین نکته آشکار بسیاری از اهل مطالعه را، از محقق و دانشجو، به خطا انداخته است.

یکی از موضوعهای تاریخ هنر ایران که در آن به خطا سخن انشایی می‌گوییم موضوع میزان مداخله عاملهای گوناگون — هنرمند و حامی و سیاق (بستر) — در مسیر و محصول هنر است. برخی از ما چون مایلم نقش هنرمند در مسیر و محصول هنر فراتر از حامیان و ارباب زور و زر و سیاق اجتماعی و فرهنگی باشد، این خواسته خود را به تاریخ حمل می‌کنیم. می‌پنداریم که اگر می‌توانیم درباره هنر امروز و آینده سخن از «باید» بگوییم و بخواهیم که هنرمند در کاروبار هنر حرف آخر را بزند، می‌توانیم این «باید» را درباره تاریخ هم به کار ببریم. و این نمونه‌ای است بارز از سخن انشایی گفتن درباره تاریخ.

در آنچه محصول یا اثر هنری را پدید می‌آورد، البته خواسته و خیال و ذهن و خلاقیت هنرمند (با تعابیر مناقشه‌انگیز امروزی ما) دخیل است؛ اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، در تاریخ هنر ایران، هنرمند و خیال و قوه خلاق او یگانه عامل نیست. برای فهم تاریخ هنر و معماری ایران، به جای آنکه تصور خود را بر تاریخ تحمیل کنیم و از آن سخن انشایی بگوییم، باید به سراغ خود تاریخ برویم و ببینیم رویدادها خود چگونه بوده است و اثر هنری زاده چه عاملها و علت‌هایی بوده است. در بررسی تاریخ هنر ایران باید «باید و نباید» را، که سخنی مهمل بیش نیست، کنار گذاشت. بیسندیم یا نپسندیم، در پدید آمدن اثر هنری در تاریخ هنر ایران هنرمندان یگانه عاملهای مؤثر نبوده‌اند. حتی این سخن که هنرمندان در بستر و سیاق فرهنگی و اجتماعی و جغرافیایی اثر خود را پدید آورده‌اند نیز، اگرچه درست است، تعمیم‌دانی نیست. چه بسا آثار هنری که به اندازه هنرمند، از عاملهای دیگر نیز متأثر بوده است و چه بسا آثار هنری که مجموعه‌ای از پدید آورندگان، در طول زمان یا عرض جغرافیا، در پدید آوردنشان نقش علت داشته‌اند. ذهن آسان‌گیر است که به ساده کردن پدیده‌ها تمایل دارد؛ و یکی از راههای ساده

کردن فهم تاریخ هنر ایران این است که از میان دهها و صدها عامل و علت، یکی را — هنرمند و قوه خلاق او — اصل بگیریم. و دیگر علتها را فرع بشماریم. همین ذهن آسان‌گیر و تعمیم‌دهنده ما را وامی‌دارد که حتی از نسبی بودن این «اصل و فرع» در بررسی تاریخ نیز تن بزنیم. بی‌اعتنایی به پیچیدگی و ظرافت این‌گونه موضوعات انسانی موجب شده است که بسیاری از زوایای تاریخ هنر ایران ناشناخته بماند.

حامیان و بانیان و هنرپروران از عوامل مهم در هنر و آثار هنری در تاریخ هنر ایران‌اند. سخن این نیست که حامیان همواره نقشی برابر و همدوش هنرمندان داشته‌اند. سخن این است که اینان باری در زمره علت‌هایند؛ اما اینکه اندازه مدخلیت آنان در هر اثر یا حوزه هنری چیست به موضوع بستگی دارد و نمی‌توان حکمی کلی درباره آن صادر کرد.

در شناسایی جایگاه و شأن حامیان و بانیان و هنرپروران در تاریخ هنر ایران معمولاً در یکی از دو قطب افراط و تفریط بوده‌ایم: گاه تاریخ هنر را با تاریخ سیاسی یکی شمرده‌ایم؛ و گاهی تاریخ هنر را یکسره محصول خواست هنرمندان شمرده‌ایم و حامیان را فقط فراهم‌آورنده امکانات برای آنان دانسته‌ایم. محققان مغرب‌زمین نیز معمولاً بر همین راه افراط و تفریط رفته‌اند. کافی است آثار مورخان هنر درباره هنرها و هنرمندان ایرانی را بررسی کنیم تا دریابیم که بسیاری از این محققان را می‌توان در یکی از این دو دسته قرار داد: آنان که آثارشان بر محور هنرمندی معین است و برای نشان دادن سبک و شیوه ممتاز او، دیگر عاملها را، خواسته یا ناخواسته، کم‌اثر شمرده‌اند؛ یا آنان که در صدد نشان دادن محیط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، هنرمند را پرکاهی بی‌اختیار در دست بادهای زمانه انگاشته‌اند. بسیاری از محققان غربی به بنیادهای اصلی «حمایت» در تاریخ هنر ایران — تصوف و وقف — نیز اعتنای کافی ندارند و اگر بدانها توجه می‌کنند، معمولاً از عمق و نفوذ آنها در اجزا و زوایای انفسی و آفاقی فرهنگ اسلامی و ایرانی ناآگاه‌اند.

نکته دیگری که تقریباً همه محققان تاریخ هنر ایران در بررسی موضوع حمایت و نظامهای حمایت از هنر از آن غفلت کرده‌اند حمایت‌های جمعی و حلقه‌ها و نهادهای

حامی هنر است. در بررسی موضوع حمایت در تاریخ هنر ایران از جایگاه کسانی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و امیرعلی شیرنوایی و ناصرالدین‌شاه قاجار سخن می‌گوییم، اما از شأن عارفان بزرگ — چون خواجه محمد نقش‌بند و ابوسعید ابوالخیر — و حلقه‌های صوفیه — چون حلقه‌ی ظهیرالدوله در دوره‌ی قاجاریان — غفلت می‌کنیم.

اینکه در بررسی تاریخ هنر ایران، واژه‌ای مناسب برای «حمایت» نیز در اختیار نداریم وجهی از دشواریهای این حوزه از تحقیق را آشکار می‌کند. این دشواری از یک سو ناشی از این است که ما با فرهنگ خود و زبان این فرهنگ و نگرش آن به موضوع حمایت آشنا نیستیم و نتوانسته‌ایم پیوندی میان بررسی امروزی موضوع حمایت در تاریخ هنر ایران و فرهنگ اصیل آن بیابیم. عامل دیگر این دشواری این است که به این موضوع چنان‌که باید نپرداخته‌ایم. واژگان مناسب در مسیر فعالیت تحقیقی پدید می‌آید و هنگامی که تحقیق به زبان فارسی در حوزه‌ای کمابیش تعطیل باشد، نمی‌توان توقع داشت که اصطلاحات مناسب آن پدید آید.

«حامی هنر» و «حمایت از هنر» ترکیب‌هایی نو برای مفاهیمی کهن است. امروزه به این واژه‌ها معنایی خاص در حوزه‌ی تاریخ هنر بخشیده و آنها را «اصطلاح» کرده و در برابر اصطلاحات انگلیسی *patron of art* و *patronage of art* نهاده‌ایم. اما در گذشته، برای این مفاهیم چه واژه‌هایی به کار می‌بردند؟ «واقف» شاید واژه‌ای مناسب باشد؛ لیکن بسیاری از حامیان هنر واقف نبودند، مثلاً ناصرالدین‌شاه حامی شمس‌العماره بود، اما آن را وقف نکرد. «بانی» هم گاهی به کار می‌آید؛ اما مثلاً نمی‌توان شاه طهماسب صفوی را بانی نسخه‌آرایی، از جمله بانی *شاهنامه* معروف طهماسبی، شمرد. حتی در معماری هم نمی‌توان حامیان را همواره با بانیان یکی شمرد؛ مثلاً بهمنیان دکن حامی بنای مزار شاه نعمت‌الله ولی بودند؛ اما بانی آن نبودند. در مورد تالار ستون‌دار عالی‌قاپو می‌توان شاه عباس دوم و ساروتقی هردو را حامی آن شمرد؛ اما نمی‌توان هردو را بانی آن دانست. گویی بانی نقشی یگانه است و متضمن دخالت مستقیم‌تر در ساختن اثر. از این گذشته، بانی را نمی‌توان صرف کرد و با حفظ معنای اصلی‌اش، با آن فعل و اسم مفعول و اسم مصدر و ...

ساخت. فعل بانی «بنا کردن» است که معنایی دیگر دارد؛ «بانیگر» و «بانیگری» هم نه زیباست و نه مشکل‌گشا. «هنرپرور» و «هنرپروری» نیز کمابیش چنین وضعی دارد و تنها در برخی از موارد می‌توان از آنها در معنای حامی و حمایت استفاده کرد. خود «حامی» و «حمایت» هم اگر چه جامع‌تر از واژه‌های دیگر است، حامل بار فرهنگی و ویژگی‌های حمایت از هنر در فرهنگ ما نیست؛ هر چند که اگر آنها را درست به کار ببریم، ممکن است پس از چندی چنین بار و غنایی به دست آورد.

باری، در اینجا نیز وضع واژگان و وضع تحقیق با هم تعامل دارند. غنای واژگان و اصطلاحات بر غنای تحقیق و گفتار تاریخ هنر می‌افزاید؛ و برعکس. ضعف و بی‌مایگی واژگان و اصطلاحات نیز بر بی‌مایگی تحقیق و گفتار تاریخ هنر می‌افزاید؛ و برعکس. افزودن بر غنای تحقیق در موضوع حمایت در تاریخ هنر و معماری ایران در گرو آن است که به تاریخ هنر و رویدادها و محصولات آن به منزله‌ی موجوده‌هایی زنده و پرتحرک بنگریم و پیوند استوار آنها با انسان و زندگی انسان را از یاد نبریم. □

سردبیر